

تئوری تحلیلی در فرایند اصلاح طلبی و نوآندیشی دوران قاجاریه

نفوذ اسلام و مکالمه



سخن گفتن از وضعیت تاریخی جریان اصلاح طلبی در عصر قاجار در خور تأمل است؛ زیرا نوعی دردمدی عمومی و رنجوری همیشگی از عقبماندگی و انحطاط قوم ایرانی، که سوابق درخشان دینی و تمدنی آن قبل و بعد از اسلام جهان‌گیر شده بود، روح ایرانیان را می‌فسردد. به همین خاطر اصلاح طلبی بیش از آنکه همراه زوایای هوشیارانه و عمیق غرب‌ستانسانه باشد، با حسرت‌ها و تأسف‌های سیاحت‌نامه‌ای و قیل و قال‌های روزنامه‌ای توأم شد.

ابتدا باید نسل‌ها، طبقات و جریان‌های مختلف اصلاح طلبی در عصر قاجار را از یکدیگر تفکیک کنیم و رویکرد هر کدام از این جریان‌ها و نسل‌ها را به درستی بررسی کنیم؛ حتی غرب‌زدگی گروهی از این اصلاح طلب‌ها نیز باید با رعایت انصاف و با درک شرایط آن روزگار نقد شود. به‌هرحال میان اصلاح طلب بودن صاحب‌منصبان قاجار، نظیر عباس‌میرزا، امیرکبیر و اعتمادالسلطنه، با اصلاح طلبان روشنگر نسل بعدی، مانند آخوندزاده، طالبوف، ملکم‌خان، سید‌جمال‌الدین اسدآبادی و شیخ‌هادی نجم‌آبادی، و حتی میان خود اینها تفاوت‌های بسیار وجود دارد که برای فهم آن مطالعات جدی و عمیقی نیاز است.

داستان سیر تفکر در ایران و تحولات آن در خور تأمل است. اگر از تحولات اندیشه در دوران پاستانی ایران بگذریم، در سیر تحول جریان اندیشه در ایران، باید به دو رویداد مهم ورود اسلام و ورود ارزش‌های فرهنگی، افکار و مظاهر تمدن غرب به ایران توجه شود. اسلام و نظام فکری و ارزشی آن برای جامعه ایران، منشأ خیرات و برکات و اسباب تمدن‌سازی بود و همچین اندیشه‌های ایرانی توانست در قالب نظام فکری اسلام، جایگاه خود را بیابد و از آمیزش اندیشه‌ها، نظام‌های فکری و فلسفی جدیدی متولد شود.^۱ ولی ورود افکار، اندیشه‌ها و مظاهر تمدن غرب به ایران موجب واستگی اقتصادی، اضمحلال سیاسی ایران و مشکلات و مصائب فراوانی شد.

مشکلاتی که آثاری ماندگار در تاریخ معاصر ایران از خود به جای گذاشت و نیروهای جدیدی را به عرصه اجتماعی وارد کرد و صفت‌بندی‌ها و گرایش‌های سیاسی جدیدی در قلمرو سیاست را سبب شد و تضاد سنت و نوگرایی را دامن زد. تفکر اصلاح طلبی نیز، تحت تأثیر همین تحولات تاریخی به وجود آمد. البته رواج فکر اصلاح طلبی در ایران همانند هر جریان فکری دیگر، پدیده‌ای نبود که به سرعت شکل گرفته باشد؛ بلکه ریشه در تحولات تاریخی و رفتارهای گوناگون، با پدیده جدید، یعنی تمدن غرب و وجهه مختلف آن داشت.

شایان ذکر است که افکار اصلاح طلبانه، نوآندیشی، نوگرایی و روشنگری در ایران بس از برقراری ارتباط

با غرب، شروع نشد، بلکه سرزمین ایران اسلامی طی تاریخ پرشکوه و بر فراز و نشیب خود، همواره در زمینه‌های فلسفه، شعر، مذهب، سیاست و اقتصاد، افراد نوآندیش، اصلاح طلب و منتقد بسیاری داشته است. آنچه در ایران قرن نوزدهم اتفاق افتاد، این بود که نقاط ضعف کشور در مقایسه با کشورهای توسعه‌یافته مغرب زمین، برای بسیاری از ایرانی‌ها اشکار شد. تماس و مراوده با غرب، موجب تحولات اجتماعی – اقتصادی جامعه شد و ماهیت آن را تغییر داد؛ به نحوی که مسائل و امکانات جدیدی را برای رشد و بسط جامعه به وجود آورد.

در چنین وضعیتی ضرورت اصلاح، تغییر و دست یافتن به دانش‌های مختلف در کنار دانش و ابزار نظامی غرب در اولویت قرار گرفت، و این خود موجب گسترش روابط و مناسبات گوناگون جامعه ایران با غرب شد. همچنین مقدمه ورود و پایه‌گذار تأسیساتی شد که به علت بی‌سابقه بودن در حوزه تمدن بومی ایران، به «تأسیسات تمدنی جدید»^۲ شهرت یافتند.

توجه اصلی بسیاری از روشنگران، اندیشمندان، عالمان و رهبران ایران به این نکته معطوف شد که چگونه خود و جامعه را به سطح پیشرفت موجود در دنیا برسانند. با اینکه این شخصیت‌ها از طبقات و قشرهای گوناگون بوده و نظرات متفاوتی داشتند، اما همگی نماینده روح نوآندیشی و اصلاح طلبی در زمان خود بودند. درواقع جریان نوآندیشی و اصلاح طلبی، در واکنش به ضروریات تاریخی و مسائل ناشی از آن شکل گرفت.

در این مقاله ضمن بررسی اجمالی آشتی ایرانیان با تمدن جدید و تحولات ناشی از آن، سیر نوآندیشی و اصلاح طلبی در برهه‌ای خاص از تاریخ ایران (قرن نوزدهم میلادی)، تجزیه و تحلیل شده است. نوآندیشان و اصلاح طلبان براساس موقعیت اجتماعی و شغلی خود به سه دسته کارگزاران، روشنگران و روحاًنیان، تقسیم شده و از هر گروه چند شخصیت تأثیرگذار بر مردم و جامعه، در این محدوده زمانی، بررسی اجمالی شده است.

تمدن جدید اروپایی

اکتشافات جغرافیایی و مستعمره‌کردن کشورهای ضعیف توسط کشورهای قدرمند، با بهره‌گیری از کشتی‌های قاره‌پیما و سلاح‌های آتشین در قرون جدید، اسباب توسعه بازرگانی و پیدایش طبقه نیرومند بازرگانان و سرمایه‌داران بزرگ شد. در چنین وضعیتی مهمنترین هدف، تولید و فروش بیشتر بود که ضرورت تحقق آن دو شرط اساسی داشت: یکی فراهم اوردن مواد خام اولیه از کشورهای مستعمره و غیرمتمدن و دیگری دگرگونی اساسی در ابزار تولید؛ که در نتیجه صنایع دستی و ابتدایی، جای خود را به صنایع ماشینی و مدرن دادند.

شكل‌گیری انقلاب صنعتی، دول استعماری را



برای بهدست آوردن مواد اولیه و بازار فروش به تکاپو انداخت و این امر سبب شد که دولتهای قدرتمند و صنعتی به شکلی خشنوندآمیز به تصرف و غارت کشورهای ضعیف اقدام کنند.^۱ انقلاب صنعتی، استعمار را توسعه داد و آن را تثیت کرد و مهمتر از همه، جهان را به دو قطب غارنگر و غارت‌شده، یا به عبارتی دیگر استعمارگر و مستعمره تبدیل کرد. نوادری‌های غرب در زمینه دانش‌های گوناگونی مانند پژوهشکی، نجوم، دریانوردی، فیزیک و شیمی، نوادری‌شی در زمینه تاریخ، حقوق‌طبیعی، شیوه‌های جدید حکومتی و دیگر مسائل سیاسی و اجتماعی موجب قدرت گرفتن تمدن غرب در مقابل کشورهای دیگر بود که از دستیابی به این پیشرفت بازمانده بودند و به شدت خود را محتاج آن می‌دیند. ایران نیز از جمله این کشورها بود.

آشنایی ایرانیان با تمدن جدید اروپایی از اوایل دوره صفویه، ایرانیان کم کم با اروپایان آشنا شدند. حضور استعمارگران در اقیانوس هند و خلیج فارس، همچنین تمایل آنان برای گسترش روابط با ایران، از جمله علل آشنایی اولیه ایرانیان با اروپایی جدید بود. پادشاهان صفوی نیز برای مقابله با رقیب قدرتمندی چون عثمانی که در دوستی میان دولت صفوی با اروپایان تأثیرگذار و تعیین‌کننده بود و همچنین توسعه تجارت و دستیابی به سلاح‌های جدید به گسترش ارتباط با کشورهای اروپایی مایل بودند. نوشته‌ها و نامه‌های وجود دارد که دولت ایران با دولتهای مسیحی اروپا هم پیمان بوده که دشمن مشترک آنان، دولت عثمانی است و باید در جنگ بر ضد عثمانی همساز و هم‌آوا باشند.^۲ این سیر آشنایی ایرانیان با تمدن غرب تا دوران قاجار ادامه پیداکرد و در آغاز حکومت قاجار، این آشنایی به دلایلی بسط یافت. در واقع قرن نوزدهم را می‌توان عصر به وجود آمدن تماس و گسترش ارتباطات میان ایران و اروپا دانست.^۳ دستیابی به منافع سیاسی و اقتصادی که مهم‌ترین آن حفظ هندوستان از طریق ایران بود و نیز فراهم آوردن زمینه برای فروش کالاهای صنعتی از جمله دلایل افزایش ارتباطات اروپاییان با ایران بود. از سوی دیگر، مأموران رسمی دولتی، بازرگانان، سفیرها و دانشجویان ایرانی نیز، به کشورهای اروپایی مسافرت می‌کردند. مهم‌ترین مستله‌ای که ایرانیان از جمله عباس‌میرزا را متوجه تحولات اروپاییان کرد جنگ میان ایران و روسیه و شکست ایران در این جنگ بود.

ایرانیان از یک سو، پیشرفت و ترقی غرب و از سوی دیگر، جهالت و عقبماندگی خود را مشاهده می‌کردند. آزادی، برابری، احترام به حقوق فردی و اجتماعی افراد را در جوامع غربی با نبود هرگونه امانت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در ایران مقایسه می‌کردند.^۴ در نتیجه، غرب برای متکران، روشنگران، آزادی خواهان و روشنگران ایرانی به منزله الگویی برای ترقی و پیشرفت و از بین بردن معرض عقبماندگی جامعه‌شان شد.

ایرانیانی که به کشورهای متمدن و پیشرفته سفر می‌کردند، با کشورهایی روبه‌رو می‌شدند که هیچ تناسب و سنتی با کشور آنها نداشت. آنچه که آنان در کشورهای اروپایی می‌دیدند، آنقدر برایشان عجیب، جدید و حیرت‌آور بود که یکی از نخستین افرادی که در اوایل قرن نوزدهم از اروپا بیرون کرد، نام سفرنامه خود را «حیرت‌نامه» گذارد.^۵ اما به تدریج حیرت، تعجب و شگفتی جای خود را به عیرت، تأمل و تعمق داد. سؤال مهم و اساسی که در ذهن آنها شکل گرفت این بود که چرا اروپا پیشرفت کرده و ما (ایرانیان) عقب مانده‌ایم؟ چرا در جامعه ما آزادی، دموکراسی، باریمان، بهداشت، روزنامه، مدرسه، راه‌آهن، تلگراف و... نیست؟ چرا اروپاییان توانسته بودند به این چنین پیشرفتی برسند اما ما توانسته‌ایم؟^۶

پس از گذر از مرحله «تعجب» و «تحیر»، مرحله

اوضاع ایران قرن نوزدهم در مقایسه با غرب روزگاری که تمدن غرب در حال گسترش خود در سرزمین‌های دیگر بود و چشم و همچشمی دولتهای استعمارگر بر سر نفوذ هرچه بیشتر در کشورهای ضعیف و عقبمانده به اوج خود رسیده بود، ایران به دلیل موقعیت جغرافیایی و ویژگی‌های اقتصادی و سیاسی‌اش، در دیف سرزمین‌های بالهمیت قرار گرفت.^۷ در این زمان، ایران خواسته یا ناخواسته به عرصه بازی‌های سیاسی جهان وارد شد و عملیاتی نقوشه‌ها، طرح‌ها و معاملات گسترش خواهانه عوامل استعمار جهانی قرار گرفت.

ایران در آغاز سده نوزدهم به دلیل اینکه بالاترین مقام به پادشاه اختصاص داشت از نظر سیاسی، همچنین در زمینه‌های مختلف اقتصادی مثل کشاورزی، دامداری، صنایع، بازرگانی و تجارت به نسبت کشورهای خاورزمین در اوج عقبماندگی بود و حتی قوانین لازم برای اداره امور جامعه را نداشت. گروههای مختلف حاکمیت، نظیر شاهزادگان، حکام، مالکان بزرگ و دیگر دریاریان هر کدام به نسبت موقعیت و قدرتی که داشتند، مشغول چیاول و غارت مردم بودند.

در چنین وضعیتی، ایران شرایط مساعدی را برای پذیرش نفوذ غرب داشت. نخستین عامل، تمایل قاجاریه به احیای دستاوردهای حکومت صفویه، در استقرار یک دولت مرکزی نیرومند بود، که در صورت امکان، تمام تصمیمات در مرکز کشور یعنی تهران اتخاذ شود.^۸ دیگر این‌ای قدرت مذهبی بود، تا با هرگیری از پاری روحانیان، از حمایت مردم بهره‌مند شوند.^۹ این مستله می‌توانست به حکومت آنها مشروعیت دینی دهد؛ به همین منظور به روحانیان اعتبار ویژه‌ای دادند و آنان را پشتیبان خود ساختند.^{۱۰} اما به رغم این اقدام مهم‌ترین و جدی‌ترین جریان مخالف نفوذ بیگانه، روحانیت بودند که رهبری تمامی حرکت‌های استقلال‌طلبانه را به عهده داشتند.

اصلاح طلبان، نوگرایان و نوادری‌شان ایرانی قصد تقلید از غرب را داشتند، بدون آنکه به دنبال یافتن راهی برای بومی ساختن آن اندیشه‌های اصلاح طلبانه در چهارچوب افکار و اندیشه‌های خود باشند. حاملان اندیشه‌های نو در ایران، توانایی انجام دادن این کار را نداشتند، گاهی حتی بعضی از آنها با ماهیت اندیشه‌هایی که وارد می‌کردند، آشنا نبودند و استفاده ابزار گرایانه از آنها می‌کردند

حکومت ادامه یافت؛ اگر هم تغییراتی به وجود می‌آمد، سطحی و تازل بود.^{۱۰}

میرزا تقی خان فراهانی معروف به امیرکبیر، نوگرا و اصلاحگر بعدی و یک کارگزار حکومتی از درون نظام بود، که سعی در اصلاح حکومت و جامعه نمود. او اولین کسی بود که پس از عباس میرزا، به امر نوسازی از بالا مشغول شد. اما آشنازی او از تمدن غرب عمیق‌تر از آشنازی عباس میرزا بود.^{۱۱} چون عباس میرزا در میدان‌های جنگ با تمدن غرب آشنا شده بود، درحالی‌که امیرکبیر با مسافرت‌ها و مطالعه عمیق به این آشنازی رسیده بود.

امیرکبیر، اولین روزنامه رسمی کشور و اولین دیپرستان بنام «دارالفنون» را در تهران تأسیس کرد.^{۱۲} در دارالفنون کتاب‌های متعدد غربی برای اولین بار به زبان فارسی ترجمه شد، چاپخانه‌های جدید توسعه یافت و باب روزنامه‌های فرنگی به ایران باز شد.^{۱۳}

اصلاحات و اقدامات امیرکبیر، «انقلاب از بالا» بود که^{۱۴} همچون جهشی بزرگ، در دوره‌ای از تاریخ بر روزگار بعد از خود تأثیر گذاشت و نشانه تحولی ذهنی بود. او حتی در این آنده بود که نظام سیاست را بر پایه جدیدی بنیان گذارد و به زبان خودش، «خیال کنسسطیوپسیون داشتم ... منتظر موقع بودم اما مجالم ندادند».^{۱۵}

اصلاحات و اصلاحات امیرکبیر با واکنش فوری مخالفان داخلی و خارجی که از اصلاحات او متضرر می‌شدند، رویه‌رو شد. نمایندگان انگلیس و روس نسبت به تعریفهای جدید اعتراض داشتند.^{۱۶} عده زیادی از درباریان مستمری بگیر، شاهزادگان، امراه‌اشراف، صاحب‌منصبان و... که از وجهات آنها کم شده یا القاب و عنوان‌های گرفته شده بود، که در رأس آنها مهدعلیا مادر ناصرالدین قرار داشت، سعی داشتند با سخنان خود نظر شاه را درباره امیر تغییر دهند.

امیرکبیر علاوه بر مشکلات و مواعنی که به آنها اشاره شد، با مانع مهم و جدی فتنه «بایگری» نیز رویه‌رو بود.^{۱۷} این مسئله فضای بی‌ثباتی را در کشور حاکم نمود که امیر برای سرکوبی آن بسیار تلاش کرد.

با کشته شدن امیرکبیر و به قدرت رسیدن میرزا آفخان نوری، چرخ نوآندیشی، اصلاح‌طلبی و ترقی از گردش استاد و قطار اصلاحات خیلی زود متوقف شد. جهش تاریخی که به دست امیرکبیر آغاز شده بود، راه سقوط در پیش گرفت و امید به تداوم و استمرار آن به یأس و نالمیدی تبدیل شد.

سال‌ها پس از امیرکبیر بگانه عاملی که به پیشرفت نوگرانی، نوآندیشی و ترقی خواهی انگیزه و توان عمل بخشید، واقعیت‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی بودند. در واقع بحران‌های ناشی از مسائل اقتصادی، سیاسی و ناتوانی دولت، ضرورت انجام اصلاحات را برای همگان مشخص کرد.

از ما برتر ساخته است دلایل پیشرفت شما و ضعف ما کدام است.^{۱۸}

از جمله اقدامات اصلاح‌طلبانه عباس میرزا برای ایجاد دگرگونی در ایران عبارت‌اند از: اعزام چندین محصل به اروپا به منظور تحصیل در رشته‌های فنی و حرفه‌ای، ایجاد روابط حسنۀ با غرب و تشویق مردم به رفتار خوب با افکلیت‌های مذهبی.^{۱۹} به علاوه، وی تلاش نمود تا در تبریز توسط میسیونرهای مذهبی یک مدرسه جدید تأسیس کند، تا مسلمانان و مسیحیان با هم در آنجا تحصیل کنند.^{۲۰}

اقدامات عباس میرزا خصوصت درباریان و مستمری بگیران و مأموران مالیاتی را برانگیخت. آنها شایع کردند که ولیعهد (عباس میرزا)، بدعنتگر و خطروناک است. از همه مهم‌تر شکسته‌های عباس میرزا در مقابل روسیه، این نظر فتحعلی‌شاه را منی بر اینکه بهترین سلاح همان «نیزه آبا و اجدادی» است، تأیید شکیل می‌داد.

تمدن و تکامل در اروپا، افراد زیادی را به تأمل و تفکر و ادراست تا دریابند چرا مغرب‌زمینان تند و پرشتاب پیش می‌روند و ایرانیان درمانده و شکسته در راه مانده‌اند؛ در نتیجه گرایش به تاریخ کشورهای متقدم

جریان اصلاح‌طلبی و نوگرانی

سده نوزدهم میلادی، دوره دگرگونی اندیشه در مغرب‌زمین بود. در ایران هم مانند دیگر کشورهای خاورزمین، اندیشمندان و دگراندیشانی برخاستند که همگی نماینده روح زمان و روزگار خویش بودند و عقایدشان پیکر اندیشه و پندار ایران را در سده نوزدهم تشکیل می‌داد.

تمدن و تکامل در اروپا، افراد زیادی را به تأمل و تفکر و ادراست تا دریابند چرا مغرب‌زمینان تند و پرشتاب پیش می‌روند و ایرانیان درمانده و شکسته در راه مانده‌اند؛ در نتیجه گرایش به تاریخ کشورهای متقدم

(۶)



مغرب‌زمین و ترجمۀ کتاب‌های زیادی به فارسی موجب شد تا از پیشرفت آنان علل عقب‌ماندگی خود و جامعه را دریابند و این چنین تفکر و تأمل، زمینه‌ساز اصلاحات، نوآندیشی، نوسازی و نوگرانی شد.

۱- کارگزاران اصلاح‌طلب و نوآندیشی:

عباس میرزا فرزند فتحعلی‌شاه قاجار، از نخستین کسانی بود که برای این بردن عقب‌ماندگی ایران در صدد جبران برآمد و با ذهنی کنجدگاو و پرسشگر، روزهای متمادی با بعضی از سفیران اروپایی گفت و گو و تبادل نظر می‌کرد. او می‌خواست بداند که، علت عقب‌ماندگی ایران و در مقابل علت پیشرفت اروپاییان چیست. او می‌رسید کدام توانایی شما را تا این اندازه

می‌دانست؛ از جمله این افراد شاهزاده محمدعلی میرزا بود که خودش را بیش از عباس میرزا مستحق و لیعهدی می‌دانست و می‌کوشید تا اقدامات عباس میرزا را خلاف اسلام جلوه دهد.^{۲۱}

شده است تا وضعیت و سیر اصلاح طلبی و نوگرایی در ایران عصر قاجار روشن شود.

میرزا ملکم خان، یکی از چهره‌های شاخص، نوگرا و دگراندیش عصر قاجار بود. وی اصلتاً ارمی بود، اما ادعای مسلمانی داشت. به اعتقاد بعضی، وی هیچ وقت مسلمان نبوده است.^{۲۴} او تحصیل کرده فرانسه بود و به مکتب مهندسی اجتماعی «سن سیمون» و مذهب انسانیت «اگوست کنت»، سیار علاقه داشت.^{۲۵} میرزا ملکم پس از بازگشت به ایران، در دارالفنون به کار ترجمه مشغول شد و به تدریج نظر ناصرالدین شاه را به خود جلب کرد.

ملکم خان با جلب نظر ناصرالدین شاه، برای دربار، «دفتر تنظیمات» تهیه کرد. این دفتر الهام‌گرفته از دفتر تنظیمات عثمانی بود و از نخستین پیشنهادهای مدون و نظامیافته برای انجام اصلاحات محسوب می‌شد. ملکم خان در مقدمه رساله، چنین نوشته است: «اگر بزرگان مملکت به قدر ذرهای تعصب و غیرت ملی دارند، بایستی به اصلاح دستگاه دولت پیردازند. اما نگویند که ایران نظام بردار نیست ... گاه جهل ملت مانع پیشرفت شهرباران عاقل گشته، گاه غفلت پادشاهان سد ترقی ملت بوده است».^{۲۶}

میرزا ملکم خان برای اصلاح سیاست، اصول نظام غربی را پیشنهاد می‌کند و دیدگاه‌هاش تفکیک وضع کننده قانون از اختیار اجرای قانون است.^{۲۷} وی تأکید داشت که قوانین جدید باید بر دو اصل بنیادی، بهبود رفاه عمومی و برای بری همه آحاد جامعه استوار باشد.^{۲۸} دفتر تنظیمات با فهرستی از توصیه‌ها و نصیحت‌ها از جمله تقسیم حکومت به شورای قانونگذاری، توجه به آرای مردم، تدوین نظام آموزشی و... پایان می‌پابد.^{۲۹} اما مهم‌ترین نکته در این فهرست، توجه به آرای مردم است که از مشور حقوق بشر و قانون اساسی فرانسه گرفته شده است. او چنین بیان کرده است: «همه افراد در برابر قانون حکم مساوی دارند، هیچ شغلی و مذهبی موروثی نیست، از هیچ کس هیچ چیز نمی‌توان گرفت مگر به حکم قانون ... و عقاید اهل ایران آزاد خواهد بود».^{۳۰}

ناصرالدین شاه، اگرچه ابتدا از دیدگاه‌های نوگراییه میرزا ملکم خان استقبال کرد، پس از مدتی او را به عثمانی تبعید کرد.^{۳۱} در آنجا بود که اثر خود را به نام «خطارات یک سیاح» نوشت و در آن روش‌فکران، شاعران درباری و روحانیان را به سخره گرفت.

میرزا ملکم خان برای ترویج و تبلیغ افکار خود، روزنامه «قانون» را تأسیس و منتشر کرد. این روزنامه هرچند در لندن منتشر می‌شد، در تهران توجه عده زیادی را به خود جلب کرد. نخستین شماره آن در سال ۱۲۶۹ش با شعار «تحاد، عدالت، ترقی» منتشر شد که در قسمتی از سرمهقاله آن این طور آمده است: «ایران مملو از نعمات خداداد است. چیزی که همه این نعمات را باطل گذاشته، نبودن قانون است. هیچ کس در ایران مالک هیچ چیز نیست؛ زیرا که قانون نیست، حاکم

به اصلاحات داشتند.^{۳۲} اما اینان قدرت چندانی برای اجرای اهداف و آرای نوگرایانه خود نداشتند.

گسترش ارتباطات، افزایش مسافت ایرانیان به خارج و ورود خارجیان به ایران، آگاهی از آرا و اندیشه‌های هنده، عثمانی و روسیه تا حدود زیادی با دنیای خارج از ایران، آشنایی داشت. همچنین به دلیل لیاقت‌هایی که از خود نشان داد، از سوی ناصرالدین شاه به «مشیر الدوّله» ملقب شد.^{۳۳}

خطمشی کلی میرزا حسین خان، از لیبرالیسم، که مکتب حاکم در آن روزگار بود، ناشی می‌شد. او خود نماینده طبقه متوسط بود، که در آن زمان به تدریج در ایران شکل می‌گرفت. همچنین در گزارش‌های خود از، ناسیونالیسم، مشروطیت، حکومت قانون، ترقی مادی و فکری مغرب زمین، لزوم اخذ تمدن اروپایی و حقوق اجتماعی و فردی سخن گفته است.^{۳۴} محور نوشه‌های او بر ترقی و تربیت دولت، ملت، اصلاح

شیوه حکومت، توسعه صنایع و ترویج تجارت بود. سپهسالار، آشنایی مردم با حقوق و حدود خود و توجه به نشر علوم مختلف را از جمله اسباب ترقی می‌دانست: «ترقی و تربیت ملت که افراد ملت حقوق و حدود خود را بدانند، نشر علم، ترقی، مدنیت، حقوق انسانیت، ایجاد مدارس جدید، مدارس مجاني، مکتب صنایع، نشر علوم و صنایع خارجه اسباب عمدۀ ترقی و تربیت یک دولت و ملت است».^{۳۵}

میرزا حسین خان سپهسالار همانند اصلاح طلبان و نوادگیان پیش از خود، با مخالفت‌های روبه‌رو شد. اولین مخالفان مانند «ظل‌السلطان» و «حسام‌السلطنه»، از حکامی بودند که به ناصرالدین شاه منتسپ می‌شدند.^{۳۶} برخی از علمای دینی نیز با اقدامات سپهسالار مخالفت کردند. یکی از اختلاف‌های آنها بر سر محکم شرع بود. سپهسالار می‌کوشید تا در مقام وزیر عدلیه، برخلاف موازین فقه شیعه، حق انتصاب مجتهدان بر محکم شرع در اختیار دولت باشد.^{۳۷} علت دیگر مخالفت روحانیان با سپهسالار درباره آزادی از نوع غربی بود. حاج ملاعلی کنی اعتقاد داشت، آزادی از نوع غربی به بینباری و بی‌قیدی منجر می‌شود و این با شریعت اسلامی مغایرت دارد و برخلاف مقاصد و انتظام دولت و سلطنت است.^{۳۸} از جمله علل دیگری که باعث مخالفت روحانیان با سپهسالار شد، بدن شاه به خارج، واگذاری امتیاز روپر و... بود.

۲- روش‌فکران:

کنار گذاشتن میرزا حسین خان سپهسالار، در واقع پایان دادن به اصلاحات کارگزاران بود، کارگزارانی که از نخستین آنان تا میرزا حسین خان، همگی برآسانس موقعیت زمانی و ضرورت‌های نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در صدد اصلاح وضع موجود برآمدند، اما نتوانستند آن طور که می‌خواهند به نتیجه برستند. البته باید یادآور شد که بعد از سپهسالار، شخصیت‌هایی چون امین‌الدوله، صنیع‌الدوله و فخرالسلطنه جزء کسانی بودند که از درون نظام امید

تعیین می کنیم بدون قانون، حقوق دولت می فروشیم بدون قانون، بندگان خدا را جیس می کنیم بدون قانون، خزانه می بخشیم بدون قانون، شکم پاره می کنیم بدون قانون ... در ایران احمدی نیست که بداند تقضیر چیست و خدمت کدام ...».^{۲۳}

چنان که اسناد تاریخی نشان می دهد، ملکم خان هدفی جزء ارضی حس جاه طلبی، نفع پرستی، رسیدن به نام و نان به هر قیمتی نداشته است.^{۲۴} به رغم هوشمندی، توانایی سیاسی، داشتن اندیشه های روشن، مثبت و نوگرایانه، همواره در ناآرامی، بی ثباتی، تغییر مواضع مستمر و فرستاد طلبانه به سر برده و برای رسیدن به مقصود، از هیچ کاری درین نکرده است.

انحراف های فکری، انحطاط اخلاقی، اختلاس ها، رشوه گیری ها، زدویندهای سیاسی و نفع پرستانه با استبداد داخلی و درباریان و دولتمردان خارجی، بی ثباتی عقیدتی و حذاقل مشکوک بودن دینداری ملکم خان، سبب شد که هیچ گاه مردم، دینداران و عالمان اسلامی و حتی روشنفکران مستقل، آگاه، ضد استعمار و ضد استبداد به او اعتماد کامل نکنند. هرچند برخی کوشیده اند که از میرزا، چهره ای آزادی خواه و صادق معرفی کنند،^{۲۵} هرگز توانسته اند منکر جاه طلبی ها و تزلزل ها و ویژگی های منفی آشکار در شخصیت او شوند.^{۲۶} با این تفاسیر باز هم نمی شود منکر تأثیر میرزا ملکم خان در حرکت روشنفکری، نوآندیشه و اصلاح طلبی مردم ایران شد.

میرزا فتحعلی آخوندزاده از دیگر نوآندیشان و نوگرایان دوره قاجار است. او از همان آغاز نوجوانی تحت تأثیر افکار «میرزا شفیع نامی» قرار گرفت؛ فردی که روحانیان او را کافر می دانستند و از دیدگاه مؤمنان از کفرگوبان بود.^{۲۷} او از تاریخ ایران باستان، دوره اسلامی، ادبیات و فرهنگ فارسی، حکمت، ادبیات، فلسفه و عرفان آگاهی داشت و برای اطلاع از فرهنگ مغرب زمین، از آرا و افکار نویسندها و اندیشه گران روس، فرانسوی و انگلیسی بهره گرفت.^{۲۸} در واقع کلید اسنایی او با داشتن اروپای غربی، زبان روسی بود.

از اندیشه های مهم نوگرایانه آخوندزاده، اصلاح و تغییر حروف الفبا برای تسهیل ابزار ترقی و نشر دانش و فن جدید بود.^{۲۹} که از تقابل تمدن شرق و غرب و استیلای تمدن اروپا شکل گرفته بود. او هدف خود را از طرح این اندیشه با گذاشتن به دایرة ترقی معرفت کرده است.

آخوندزاده تعصّب و جهل را، مانع اصلی ترقی علم و تمدن می دانست. او در سال ۱۲۷۹ ق. ه به نگارش رساله معروف خود، «مکتبات کمال الدوله» همت گماشت که موضع آن انتقاد بر سیاست و دیانت بود. از نوشه های آخوندزاده چنین برمی آید که او، با اثار منفکران لیبرال اروپایی آشنایی داشته و حذاقل چندین مقاله از «استوارت میل» و «هیوم» به فارسی ترجمه کرده است.^{۳۰} همچنین، از فیلسوفان عصر روشنگری فرانسه مثل ولتر، روسو و مانتسیکو نقل قول هایی اوردده

است.

آخوندزاده در آثارش به پادشاهان ایران سیار انتقاد، و آنان را غارتگران سرزمین و مردم معرفی کرده است.^{۳۱} او مردم را، مسئول ستمی می دانست که به آنان روا می شد و از آنان می خواست تا با اطلاع از فواید آزادی، بوغ برگی را رها کرده و با تشکیل «فراموشخانه» خود را از شر استبداد برهانند.^{۳۲}

آخوندزاده از سلطنت مشروطه با عبارت «سلطنت معتمله قوونی توتسی» (کنستی توکسیون)، یاد کرده است که منظور همان مشروطه های سلطنتی اروپایی و از همه بازتر، مشروطه سلطنتی انگلستان است.^{۳۳} وی معتقد بود که پادشاه، باید توافق کامل با ملت داشته باشد و حاکمیت از آن ملت است.

آخوندزاده در مفهوم «ملت»، «ملیت»، «وطن» و «وطن پرستی» گفته است: «وطن پرست کسی است که خود را قربانی ملت و کشور خود می کند تا آزادی به دست آورد و به ملت وطن خود سود رساند».^{۳۴} او لازمه رهایی از عقب ماندگی و پستی را در بالا بردن سطح سواد و درک مردم از مفهوم وطن و وطن دوستی می دانست.^{۳۵}

آخوندزاده، با فرهنگ و مذهب ایران پس از اسلام به شدت مخالفت می کرد؛ دین اسلام را سد راه تمدن می دانست و برای از بین بردن اساس دین می کوشید.^{۳۶} اما هنگام سخن درباره آینین زرتشت، زرتشی ها را ستایش می کرد^{۳۷} که این نشان دهنده تعصّب خشک ملی است.

نکته مهمی که باید به آن توجه شود این است که آخوندزاده، چون سرخسته اند به اسلام و پایاندی به آن می تاخت نمی توانست هواخواهان و خواندگان فراوانی داشته باشد. با این وجود، اندیشه ها و نوشته های او بسیاری از روشنگران و اندیشمندان ایران را تحت تأثیر قرار داد.

یکی دیگر از پیشرون نوخواهی و نوآندیشی ایران، میرزا عبدالرحیم طالبوف است. او اندیشه های اصلاح طلبانه و نوگرایانه خود را در زمینه های مختلف، فلسفی و اجتماعی در کتاب «ممالک المحسنين» اورده است. وی دارای تکری فلسفی تحلیلی و نماینده سیاست عقلی است.^{۳۸} طالبوف ضمن توصیه به اخذ تمدن جدید، بر حفظ هویت و استقلال تأکید کرده است: «از هیچ ملت جزء علم و صنعت و معنویت و معلومات مفیده چیزی قبول نکنیم» و «همیشه و همه جا ایرانی باشیم»^{۳۹} به نظر می رسد که الگوی مدنظر طالبوف، کشور این است که با وجود پیشرفت و ترقی و اخذ تمدن جدید، هویت ملی خویش را حفظ کرده است.

دیدگاه کلی طالبوف «علم» و «آزادی» است که این دو را عوامل اصلی ترقی و مدنیت می داند. او آزادی را به شش قسمت، آزادی هویت، آزادی عقاید، آزادی قول، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماع و آزادی انتخاب تقسیم می کند.^{۴۰} استبداد را نکوهش می کند و ترقی و بهبود جامعه را در نشر دانش و فن حکومت و قانون

می داند.^{۴۱} طالبوف، برخلاف آخوندزاده ضد مذهب نبود؛ بلکه به اسلام ایمان داشت و تا اندازه های هم بدان عمل می کرد. اندیشه های نوگرایانه و افکار اصلاح طلبانه او در بیان مردم ایران و تحول های بعدی آن سهم بسزایی داشت.

۳- روحانیان اصلاح طلب و نوآندیش:

ورود ارزش ها، اندیشه ها و مظاهر تمدن غرب به ایران، باعث به وجود آمدن وابستگی اقتصادی و اضمحلال سیاسی ایران، و ایجاد مشکلات فراوانی شد؛ مشکلاتی که آثاری ماندگار در تاریخ معاصر ایران از خود به جای گذاشت. علاوه بر این اندیشه های مذهبی از آنجا که با پیسارگار بود یا معرفی می شد، با عکس العمل اکثر روحانیان روبرو شد و این مسئله خود نیروهای جدیدی را به عرصه اجتماع و سیاست کشاند و تضاد سنت و نوگرایی را دامن زد. روحانیت شیعه به مذهبیه مهمنه ترین و موثر ترین گروه اجتماعی در جامعه ایران، از جایگاه خاصی برخوردار است. این گروه با ورود اندیشه های جدید و تأسیسات تمدنی غرب دچار سردرگمی و شتابزدگی عمومی شدند. بسیاری از روحانیان تمدن جدید غرب را نوعی تهاجم جهان مسیحیت به اسلام می دانستند و اخذ تمدن جدید را «بدعت» می خواندند. اما در این میان تعداد محدودی از روحانیان که اصطلاحاً به آنان «روشنفکر»، «پیشوپ» و «تواندیش» می گویند کردند. اینان کوشیدند که با توجه به مقتضیات زمانی، مبانی مذهب را با پدیده های جدید سازگار نمایند که در این زمینه شیخ هادی نجم آبادی و سید جمال الدین اسدآبادی سر آمدند.

شیخ هادی نجم آبادی، روشنگری پاکدامن و نوآندیشی متعهد بود. بیشتر آزادی خواهان، اصلاح طلبان، نوآندیشان و روشنفکران که در راه آزادی و اصلاح طلبی فعالیت می کردند، از دوستان شیخ هادی و متأثر از افکار او بودند. وی در بیان حقایق و تخطیه روحانی نمایان و رفتار طمع کارانه آنان ایجاب نداشت.^{۴۲} چون اعمال و رفتار آخوندیمان را تنبیح می کرد، به اتهام باشی گری تکفیرش کردند.^{۴۳} وی سال ها بعد در گوشة ازوا عمر باشraft خود را به پایان رسانید.

شیخ هادی نجم آبادی از اعضای فعال «پان اسلام» به شمار می رفت. وی همواره به مردم توصیه می کرد که از خرافه و تقلید و اندیشه های بد، دوری جویند و تأکید داشت که عقل مهمنه ترین پیامبری است که بشر را به راه راست هدایت و رهبری می کند.^{۴۴} او درباره علت برتری کافران بر مسلمانان بیان کرده است: «نیست مگر به جهت آنکه عدالت در بلاد ایشان بیشتر و خلق در حکومت ایشان آسوده تر هستند و اموال و نفوس در تحت حکومت ایشان محفوظ راست».^{۴۵} به اعتقاد شیخ هادی نجم آبادی، وظیفه حاکم است

که دارای معلومات سیاسی و قانونی باشد؛ چون در میان مردمانش حکمفرماست. یک حاکم نادان اگر نیت خوب هم داشته باشد، تبکار بهشمار می‌آید؛ زیرا به سبب نادانی، بیش از سود، زیان به می‌آورد. فرمانروا باید آگاه باشد که بر سر مردمش چه می‌آید و برای بدست آوردن آگاهی، لازم است که از مأموران معتمد راستگو و درستکار پهله گیرد.^۶

سیدجمال الدین اسدآبادی از دیگر روحاًنیان پیشگام در نوگرایی و نواندیشی بود که تلاش‌هایش، به نوعی نهضت بیدارگری در جهان اسلام منجر شد. او یک اصلاح‌گرای مسلمان و طرفدار اندیشه اتحاد اسلامی بود و به اکثر کشورهای مطرح آن روز سفر کرده بود. در پاریس به انتشار روزنامه «عروه الوفی» اقدام نمود.^۷ او علماً را در رهبری جنبش نوسازی، تها راه حل مشکلاتی می‌دانست که مسلمانان درگیر آنها بوده‌اند.

از دیدگاه سیدجمال الدین اسدآبادی، بزرگ‌ترین مانع در راه قدرت، ترقی و پیشرفت مسلمانان، سیاستمداران و حاکمان بود هستند؛ بر این اساس علماً و مردم را دعوت به قیام علیه ناصرالدین شاه می‌کرد.^۸ با وجود اینکه او را در ایران به اباخیگری متهم کردند.^۹ اما او با سیاری از علماً نظیر میرزا شیرازی، سید محمد طباطبائی و شیخ هادی نجم‌آبادی روابط دوستانه داشت و آنان را دعوت به مبارزه با غرب می‌کرد.

سید در رسالت «چرا اسلام ضعیف شد؟» توجه علماً و اندیشمندان را به این نکته جلب کرده است: «وقت آن رسیده که علمای اعلام و پیشوایان اسلام قیام به وظایف واجه خود کرده؛ تکلیف خود را در نصیحت و خیرخواهی ادا نمایند».^{۱۰} او معتقد بود که علت نه در نژاد، بلکه در تعصب مذهبی است.^{۱۱} سید جمال، تمدن، علوم و فنون جدید را برابر تجدید حیات فرهنگی و مدنی مسلمانان لازم می‌شمرد و سیاری از پدیده‌های اجتماعی و سیاسی غرب زمین را مثبت و ماهیتناً اسلامی و سازنده می‌دانست.

سید را در ایران و دیگر ممالک اسلامی، بنیان‌گذار و محرك تمام نهضتها و خیزش‌های انقلابی و اسلامی می‌دانند و این واقعیت را می‌توان در انگلزاری عظیم، تاریخی و دینی جهان اسلام دید. دغدغه و ارمان اصلی سید، نجات مسلمانان از انحطاط و رسانیدن آنها به عدل، آزادی، کمال، ترقی و تعالی بود. به اعتقاد سید، تنها راه رهایی مسلمانان از انحطاط‌های موجود و آفرینش تمدن جدید اسلامی، بازگشت جدی به اسلام نخستین و قرآن است. او نخستین کسی بود که در آغاز سده چهاردهم هجری، شعار بازگشت به قرآن و اسلام راستین را مطرح کرد. اندیشه‌های سیدجمال الدین اسدآبادی، توجه او به اندیشه‌های دینی، پیرایش اسلام از خرافات و تأکید بر اتحاد مسلمانان در سایه احکام و دستورات اسلامی، باعث ترغیب علمای مذهبی به موضع گیری سیاسی شد.

نوگرایی اندیشه و اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه در ایران دوره قاجار، برخاسته از بطن جامعه و نتیجه تحولات بنیادین اقتصادی و اجتماعی درونی جامعه ایران نبود؛ بلکه متأثر از تحولات بنیادی و ریشه‌ای غرب تأثیر پذیرفته بود. این در حالی است که اندیشه‌ها و تفکرات جدید تمدن غرب هم‌زمان با تحولات درونی جوامع غربی و تحت تأثیر آنها مطرح می‌شد

نتیجه: نوگرایی اندیشه و اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه در ایران دوره قاجار، برخاسته از بطن جامعه و نتیجه تحولات بنیادین اقتصادی و اجتماعی درونی جامعه ایران نبود؛ بلکه از تحولات بنیادی و ریشه‌ای غرب تأثیر پذیرفته بود. این درحالی است که اندیشه‌ها و تفکرات جدید تمدن غرب هم‌زمان با تحولات درونی جوامع غربی و تحت تأثیر آنها مطرح می‌شد. به این معنا که اولاً، تحولات تاریخی آن مشاً داخلی داشت؛ یعنی پیدایش طبقات اجتماعی جدید، که خود حاصل برخی تحولات تاریخی بود، به رشد اقتصاد بورژوایی و اضمحلال تدریجی فنودالیسم منجر شد و دگرگونی‌هایی که در چهان‌نگری انسان از دوران نوزایی به بعد پیدی آمد، مقولات جدیدی را در حوزه اندیشه انسانی پروراند.

ثانیاً، هدف اندیشه‌های جدید در اروپا، فهم تحولات اجتماعی و تبیین آن‌گونه نظامهای سیاسی و اقتصادی زایدۀ تحولات بود و به عبارت دیگر میان اجزای تشکیل‌دهنده تمدن غربی ارتباطی ارگانیک وجود داشت.

با توجه به این افکار و اندیشه‌ها، اصلاح‌طلبان، نوگرایان و نواندیشان ایرانی قصد تقلید از غرب را داشتند، بدون آنکه به دنبال یافتن راهی برای بومی‌سازی آن اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه در چهارچوب افکار و اندیشه‌های خود باشند. حاملان اندیشه‌های نو در ایران، توانایی انجام دادن این کار را نداشتند و گاهی حتی بعضی از آنها با ماهیت اندیشه‌هایی که وارد می‌کردند، آشنا نبودند و استفاده از این راهی از آنها می‌کردند.

مشکلات آن روز جامعه ایران که ناشی از بی‌کفايتی دستگاه سیاسی و فرسودگی اقتصاد آن بود، خطر اضمحلال و سقوط ایران از یک سو و پیشرفت‌های حیرت‌آور ممالک اروپایی در قیاس با جامعه ایران از سوی دیگر، به نوعی شتاب‌زدگی منجر شد و اندیشمندان و نوگرایان را به چاره‌جویی انداخت. در چنین وضعیتی تقلید و وارد نمودن اندیشه، بهترین و آسان‌ترین راه به نظر می‌رسید ولی آنان فراغت کافی برای تجزیه و تحلیل فکر وارد شده را نداشتند و آنچه مهم بود، یافتن دارویی برای درمان دردهای ایران بود.

برای سیاری از نواندیشان و اصلاح‌طلبان، ماهیت ارگانیک تمدن غربی، نامفهوم بود. آنها فکر می‌کردند «همانطور که می‌توان تلگراف را وارد کرد» می‌توان اصول نظم آنها را بیز اخذ و بدون معطلي در ایران اجرا کرد.^{۱۲} غافل از اینکه تحولات علمی، اجتماعی و فرهنگی به اختصار تلگراف و پیدایش نظم اجتماعی غرب منجر شده بود.

دلیل دیگر شتاب‌زدگی نوگرایی و اصلاحات در ایران، نفی میراث‌های گذشته بود و دیگر اینکه اسلام از سوی برخی از متفکران و نواندیشان با ادب و رسوم

- ۴۲—فربیدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون، ص ۳۱
- ۴۳—اسماeil رائین، فراموشخانه و فراماسوژی در ایران، تهران: بی‌نا، ۱۳۴۷، ص ۵۲۵
- ۴۴—روزنامه قانون، شماره ۱، بهمن ماه ۱۳۶۹
- ۴۵—حسن یوسفی اشکوری، احیا، ص ۱۵۰
- ۴۶—محمد باقر مؤمنی، ادبیات مشروطه، تهران: رات گلشن، ۱۳۵۲، ص ۳۳
- ۴۷—فربیدون آدمیت، در کتابهایی با ایدئولوژی مشروطیت، فکر ازدی و مقدمه مشروطیت مراجعة شود.
- ۴۸—فربیدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا تقی‌آخوندزاده، تهران: خوارزمی، ۱۳۴۹، ص ۹
- ۴۹—محمد حسن رجبی، لیبرالیسم سیاسی در آثار آخوندزاده، فصلنامه پانزده خرداد، شماره ۲۰، سال چهارم، زمستان ۱۳۷۴، ص ۹۷
- ۵۰—همان، ص ۲۱
- ۵۱—همان، ص ۷۶
- ۵۲—فتحعلی آخوندزاده، مقالات، به کوشش باقر مؤمنی، تهران: آوا، ۱۳۵۱، ص ۱۲۱
- ۵۳—فتحعلی آخوندزاده، تمثیلات، به کوشش باقر مؤمنی، تهران: آوا، ۱۳۵۱، ص ۴۷۹
- ۵۴—فربیدون آدمیت، اندیشه‌های آخوندزاده، صص ۱۴۹—۱۴۸
- ۵۵—عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۲۸
- ۵۶—همان، ص ۱۱۵
- ۵۷—همان، ص ۱۵۶
- ۵۸—فتحعلی آخوندزاده، الفبا، گردآورنده مؤمنی، تهران: آوا، ۱۳۵۱، ص ۲۵۴
- ۵۹—عبدالهادی حائری، همان، ص ۲۹
- ۶۰—فربیدون آدمیت، اندیشه‌های طالبوف تبریزی، ج ۲، تهران: دماوند، ۱۳۶۳، ص ۸
- ۶۱—همان، ص ۴۸
- ۶۲—همان، صص ۵۰—۵۹
- ۶۳—فربیدون آدمیت، اندیشه‌های طالبوف تبریزی، ص ۵۰
- ۶۴—یحیی دولت‌آباد، حیات یحیی، ج ۶ تهران: عطار فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۵۹
- ۶۵—مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت، تهران: علمی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۶۹
- ۶۶—عبدالهادی حائری، همان، ص ۹۲
- ۶۷—همان، ص ۹۳
- ۶۸—همان، ص ۹۴
- ۶۹—محمد محیط‌طباطبایی، سیدجمال الدین اسدآبادی بیدارگر شرق‌زمین، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۰۰، ص ۱۲۹ و نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب، ص ۱۰۸
- ۷۰—یحیی دولت‌آبادی، همان، ج ۱، ص ۱۳۱
- ۷۱—ابراهیم صفائی، استاد سیاسی دوره قاجار، تهران: بی‌نا، ۱۳۴۶، ص ۳۱۸
- ۷۲—عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۵۸
- ۷۳—برواند آبراهامیان، همان، ص ۵۸
- ۷۴—محمد محیط‌طباطبایی، مجموعه آثار میرزا ملک‌خان، تهران: کتابخانه دانش، ۱۳۲۷، ص ۱۳
- ۷۵—حامد الگار، میرزا ملک‌خان، ترجمه جهانگیر عظیما، تهران: مدرس، ۱۳۶۹، ص ۹۷
- ۷۶—پیتر اوری، تاریخ معاصر ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، جاپ دوم، تهران: چاپخانه حیدری، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۷۱
- ۷۷—همان جا.
- ۷۸—سعید نفسی، تاریخ اجتماعی ایران، تهران: بنیاد، ۱۳۴۵، ج ۲، ص ۳۹
- ۷۹—عبدالهادی حائری، همان، ص ۱۴۲
- ۸۰—صادق زیب‌کلام، سنت و مدرنیته، تهران: روزبه، بی‌تا، ۱۱۵
- ۸۱—همان جا.
- ۸۲—عبدالهادی حائری، همان، ص ۲۸۰
- ۸۳—صادق زیب‌کلام، همان، ص ۲۲۹
- ۸۴—همان، ص ۲۰۸
- ۸۵—نیکی آر، کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالجیم گوهانی، تهران: قلم، ۱۳۶۹، ص ۵۹
- ۸۶—حامد الگار، دین و دولت، ترجمه ابوالقاسم سری، ج ۲، تهران: توس، ۱۳۶۹، ص ۱۳۲
- ۸۷—برواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه کاظم فیروزمند و حسن شمس‌آوری، ج ۲، تهران: مرکز، ۱۳۷۸، ص ۴۹
- ۸۸—همان، ص ۱۳۲
- ۸۹—نیکی آر کدی، همان، ص ۸۳
- ۹۰—صادق زیب‌کلام، همان، ص ۲۴۳
- ۹۱—فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، ج ۵، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۱، ص ۲۱۸
- ۹۲—همان، ص ۲۰
- ۹۳—صادق زیب‌کلام، سنت و مدرنیته، ص ۲۴۸
- ۹۴—فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۱، ص ۱۵
- ۹۵—برواند آبراهامیان، همان، ص ۵۰
- ۹۶—پیتر اوری، همان، ص ۱۲۷
- ۹۷—نیکی آر، کدی، همان، ص ۱۰۰
- ۹۸—فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون، ص ۱۳۰
- ۹۹—همان، ص ۱۴۶
- ۱۰۰—صادق زیب‌کلام، همان، ص ۲۹۱
- ۱۰۱—حامد الگار، همان، ص ۲۶۰
- ۱۰۲—فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون، ص ۱۳۱
- ۱۰۳—صادق زیب‌کلام، همان، ص ۳۴۳
- ۱۰۴—برواند آبراهامیان، همان، ص ۵۶
- ۱۰۵—حسن یوسفی اشکوری، احیا شماره ۴، تهران: یادآوران، ۱۳۶۹، ص ۱۵۱
- ۱۰۶—برواند آبراهامیان، همان، ص ۶۰
- ۱۰۷—فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون، همان، ص ۳۰
- ۱۰۸—همان، ص ۳۱
- ۱۰۹—برواند آبراهامیان، همان، ص ۶۰
- ۱۱۰—همان جا.
- ۱۱۱—همان، ص ۲۳۱
- ۱۱۲—پیتر اوری، تاریخ معاصر ایران: بدبختی خود را فراهم کرد. همچنین به تقلید از اروپا که در قرون وسطی اندیشه مسیحی را طرد کردند، اعتقاد داشتند باید مذهب طرد شود و مظاهر آن در جامعه از میان بود و گذشتۀ باستانی ایران احیا شود.^{۵۲}
- ۱۱۳—تمدن جدید در غرب، حاصل نوعی تحول ذهنی در حوزه اندیشه بود؛ بهطوری‌که سرانجام به پایه‌گذاری علم تجربی با هدف سلطه بر طبیعت و تسخیر آن، اصالت دادن به عقل برای نفی دین و آنجه که موهوم دانسته می‌شد، و مجوهر قرار دادن فردیت انسان به مانند موجودی که ذاتاً دارای حقوقی است و نهادهای اجتماعی باید تأمین کننده آن باشد، انجامید. نوادرشان و اصلاح طلبان ایرانی، تنها دستاوردهای مادی این اندیشه را دیده بودند و برای رواج این دستاوردها به برداشت ناقص و سطحی آن اکتفا کردند که این شناخت سطحی، آثار زبانباری برای جامعه ما به همراه آورد.
- ۱۱۴—اگرچه تلاش‌هایی در زمینه تلفیق اندیشه نو و اندیشه‌های گذشتۀ بومی و سنتی، صورت گرفت ولی نتیجه‌های حاصل نشد و هر کدام سرانجام راه خود را رفتند. اما تلاش‌های چاره‌اندیشانه آنان برای رفع مشکلات ایران، جریانی از اندیشه اصلاح طلبی و نوگرایی را به وجود آورد که توانست تحولات اجتماعی و سیاسی جامعه ایران را به سرعت تحت تأثیر قرار دهد. انقلاب مشروطیت و نهادهای برخاسته از آن، پیدایش گرایش‌ها و ایدئولوژی‌های سیاسی جدید و تغیر رابطه دولت با طبقات اجتماعی را می‌توان از پیامدهای جریان نوادرشی و اصلاح طلبی دانست.
- ۱۱۵—نکته آخر اینکه بسیاری از نوادرشان، نسبت به غرب و حکومت‌های غربی ددمدی مزاج بودند. در ایران اولین افراد نوادرشی متمایل و علاقمند به طرفداری از غرب بودند؛ نمونه آن اصلاح طلبان و نوادرشانی هستند که در این مقاله از آنها یادشده است. این افراد با اینکه می‌دانستند قدرت‌های غربی کشورشان را استثمار می‌کنند، اما فکر می‌کردند تنها راه ممکن، برای ایستادگی در مقابل استثمار و استعمار غربی، پذیرش روش‌های جدید غربی در زمینه‌های مختلف از جمله آموزش، ارتضی، اقتصاد و سیاست است. اما این تصور که آنها صرفاً ادمهای غرب گرایی بودند و هیچ ایراد و انتقادی به غرب نداشتن، نیز صحیح نیست.
- ۱۱۶—پی‌نوشت‌ها
- * عضو هیأت علمی دانشگاه یاسوج.
- ۱—عبدالحسین زرین کوب، کارنامه اسلام، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۱۰۸
- ۲—حسین محبوی اردکانی، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۴، ج ۱، اول، ص ۱
- ۳—عبدالهادی حائری، نوشتین زرین کوب، کارنامه اسلام، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۷، ص ۲۳